

بررسی تطبیقی عنصر پیرنگ در رمان‌های «طوبا و معنای شب» نوشته شهرنوش پارسی‌پور و «نردبان یاکوف» نوشته لودمیلا اولیتسکایا

دکتر مهناز نوروزی (نویسنده مسئول)

استادیار دانشگاه علامه طباطبائی

mah.norouzi@atu.ac.ir

دکتر مهنوش اسکندری

دانشیار دانشگاه علامه طباطبائی

m_eskandary@atu.ac.ir

چکیده

طرح یا پیرنگ به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عناصر داستانی جایگاه ویژه‌ای در تعیین میزان توانایی نویسنده در خلق اثری ماندگار دارد. از این‌روی، در پژوهش حاضر به بررسی تطبیقی-تحلیلی عنصر پیرنگ در دو رمان مشهور ادبیات معاصر فارسی و روسیه با نام‌های *طوبا و معنای شب* نوشته شهرنوش پارسی‌پور و *نردبان یاکوف* نوشته لودمیلا اولیتسکایا پرداخته‌ایم. براساس بررسی‌های انجام‌شده به این نتیجه دست یافتیم که اجزای طرح در هر دو رمان به‌خوبی به‌کارگرفته و ارائه شده‌اند. کشمکش‌های درونی در رمان پارسی‌پور و کشمکش‌های عاطفی در رمان اولیتسکایا فراوانی بیشتری دارند. تعلیق‌ها، بحران‌ها و نقاط اوج در هر دو رمان در موقعیت‌های مناسب رخ داده و خواننده را تا رسیدن به گره‌گشائی‌ها همراهی می‌کنند. به‌طورکلی، پیرنگ در هر دو رمان از پیچیدگی و درعین‌حال، انسجام و استحکام درخور توجهی برخوردار است، گرچه این استحکام در رمان روسی فوق‌الذکر ستودنی‌تر است.

کلیدواژه‌ها: رمان فارسی، رمان روسی، ادبیات معاصر، ادبیات تطبیقی، پیرنگ.

۱. مقدمه همایش ملی پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی - دی ۱۳۹۹

این امر بر کسی پوشیده نیست که شناخت داستان و داشتن درک درستی از آن منوط به آگاهی و شناخت کافی از شکل و ساختار و عناصر داستانی (Композиционные элементы/Elements of story) است و بی‌شک با بررسی علمی آنها می‌توان نقدی علمی و به‌دور از اعمال سلیقه‌ها ارائه کرد. عناصر داستانی در پیوند با یکدیگر شالوده و متن داستان را می‌سازند و به‌کارگیری درست عناصر داستان بر موفقیت یک اثر می‌افزاید. به‌عبارت‌دیگر، عناصر در متن داستان به یکدیگر مربوطند و امکان بررسی عناصر به‌طور جداگانه وجود ندارد. شاید بتوان عناصر داستانی را به اجزای بدن انسان تشبیه کرد که هر یک به‌تنهایی مفید نیست و فقط در کنار یکدیگر می‌توانند به آدمی جان بخشند. «عناصر داستان با یکدیگر رابطه متقابل دارند و در تعریف هر عنصر از بقیه عناصر کمک گرفته می‌شود، عناصر داستان شبکه درهم‌تنیده‌ای با یکدیگر به‌وجود می‌آورند. بنابراین هیچ‌کدام از عناصر داستان را نمی‌توان از دیگری جدا کرد و به‌طور مجزا به آن نگریست» (عبداللهیان، ۱۳۸۱: ۵۰). اما، از آنجا که در پژوهش حاضر، بررسی همهٔ عناصر داستانی امکان‌پذیر نیست، لذا تنها به بررسی عنصر طرح یا پیرنگ (Сюжетная линия/Plot) پرداخته‌ایم که جایگاه ویژه‌ای در داستان‌نویسی و ساختار اثر ادبی دارد.

از جمله نیازهای اولیه و اساسی هر نویسنده در نگارش داستان، داشتن درک درست از طرح یا پیرنگ و ارائه آن با ویژگی‌های مطلوب است. مقصود از ویژگی‌های مطلوب در ارائه طرح آن است که بتواند میل و اشتیاق خواننده را برانگیزاند، او را صحنه‌به‌صحنه با خود ببرد، سپس او را در مسیر درستی انداخته و احساسی را که مدنظر نویسنده است در او ایجاد کند و در پایان، او را به نقطهٔ مطلوب برساند. نکتهٔ حائز اهمیت این است که در این مسیر نویسنده

باید به‌گونه‌ای عمل نماید که خواننده تلاش او را برای رساندن مخاطب به نقطه پایانی به‌روشنی حس نکند، بلکه به‌طور ناخودآگاه با شخصیت‌ها همراه شود و به‌اصطلاح، طرح در لایه زیرین داستان جریان داشته باشد.

همچنین در تعبیری دیگر، طرح یا پیرنگ ارتباط و سببیت بین وقایع را تشکیل می‌دهد و این وقایع را کسی نمی‌آفریند جز شخصیت‌ها. بنابراین شخصیت‌ها، حوادث و پیرنگ ارتباطی درهم‌تنیده دارند. با یک مثال معروف و ساده می‌توان به مفهوم پیرنگ پی برد. «دریانورد به سفر می‌رود و بازمی‌گردد، زن را ملاقات می‌کند، او را می‌کشد. داستان پرداخت‌نشده مثل همان چیزی که کودکان می‌توانند تعریف کنند توالی ساده وقایع است [...] ولی [نویسنده] باید روابط منطقی و بیشتر روابطی براساس علیت را میان آن‌ها برقرار کند. دریانورد در بازگشت می‌فهمد که زن محبوب‌اش نسبت به او بی‌وفایی کرده پس او را می‌کشد. انگاره‌ی روایی پرداخت‌نشده به پیرنگ تبدیل می‌شود» (اسکولز، ۱۳۹۳: ۵۰). ای.ام. فورستر نیز تعبیر جالبی برای بیان تفاوت میان داستان و پیرنگ دارد. او می‌گوید: «داستان نقل‌رشته‌ای از حوادث است که برحسب توالی زمانی ترتیب یافته باشند. طرح یا پیرنگ نیز نقل‌حوادث است با تکیه بر موجبیت و روابط علت و معلول: «سلطان مرد و سپس ملکه مرد» این داستان است. اما «سلطان مرد و پس از چندی ملکه از فرط اندوه درگذشت» طرح یا پیرنگ است» (میرصادقی، ۱۳۸۵: ۶۶).

پیرنگ بر خلاف نظر بسیاری از اندیشمندان حوزه ادبیات خلاصه داستان نیست، بلکه در واقع آن است که «پرسش تازه‌ای را در ذهن خواننده برمی‌انگیزد: «چرا چنین شد؟» و عنصر تازه‌ای را پیش می‌کشد که انگیزه و علت نامیده می‌شود. این انگیزه اساس کار هر داستان‌نویس است، زیرا هیچ عملی به‌خودی‌خود و بی‌دلیل اتفاق نمی‌افتد.» (میرصادقی، ۱۳۸۳: ۱۵۵). «شکل‌گرایان روس (شکل‌گرایی) داستان را توالی طبیعی و درست حوادث می‌دانند، درحالی‌که معتقدند پیرنگ، حوادث را انتخاب و بازآفرینی می‌کند. برای پیرنگ واژه روسی سوژت (Сюжет) را به‌کار می‌برند از این رو، در پیرنگ اغلب زمان می‌شکند و به‌ترتیب توالی زمانی حوادث به‌هم می‌خورد، حرکت حوادث به‌ضرورت، به جلو نیست و ترتیب توالی زمانی لزوماً با زمان تقویمی مطابقت ندارد» (میرصادقی، ۱۳۷۷: ۵۳). البته طبق یافته‌های ما در ضمن این پژوهش باید گفت که بهتر است از عبارت Сюжетная линия به‌عنوان معادل روسی طرح یا پیرنگ استفاده شود. پیرنگ هر داستان براساس پیچیدگی یا سادگی به دو نوع پیرنگ باز (Open plot) و پیرنگ بسته (Closed plot) تقسیم می‌شود. در پیرنگ باز برخلاف پیرنگ بسته نظم طبیعی حوادث بر نظم ساختگی و قراردادی داستان غلبه دارد و اغلب گره‌گشایی مشخصی به‌چشم نمی‌خورد و آن نتیجه‌گیری محتومی که در پیرنگ بسته وجود دارد، در پیرنگ باز نیست. علاوه بر این، پیرنگ دارای ساختاری مشخص بوده و از اجزای شروع، گره‌افکنی (complication)، کشمکش (conflict)، هول‌وولا یا تعلیق (suspense)، بحران (crisis)، نقطه اوج یا بزنگاه (climax) و گره‌گشایی (denouement) تشکیل یافته است. هر یک از این اجزا نیز تعاریف خاص خود را دارند که امکان بازگوئی آنها در این کوتاه‌سخن نیست و می‌توان به منابع تئوری موجود در این زمینه برای مطالعه بیشتر مراجعه کرد. در این پژوهش از تعاریف آمده ذیل این واژگان در فرهنگ اصطلاحات ادبی سیما داد (۱۳۹۲) و کتاب عناصر داستان جمال میرصادقی (۱۳۸۵) بهره جسته‌ایم.

با توجه به آنچه در بالا گفته شد، در تحقیق حاضر نگارنده کوشیده است عنصر پیرنگ را در دو رمان طویا و معنای شب نوشته شهرنوش پارسی‌پور و نردبان یاکوف نوشته لودمیلا اولیتسکایا به‌شیوه تطبیقی-تحلیلی بررسی نماید. اما باید به این نکته اشاره کرد که چرا این دو رمان و این دو نویسنده انتخاب شده‌اند. همه ما می‌دانیم که رمان نقل وقایع است؛ چه درونی و ذهنی و چه بیرونی و فیزیکی. این وقایع زاینده قوه تخیل انسان هستند که طرحی منسجم دارند و در زمان و مکانی معین اتفاق افتاده‌اند و شخصیت‌های داستان اجراکننده آن‌ها هستند. بلینسکی تعبیر جالبی از رمان دارد و آن را «حماسه زندگی فردی و خصوصی» و به‌عبارتی نمایشی از احساسات و عواطف و حوادث زندگی شخصی و خصوصی افراد می‌داند (Белинский, 1955: 122). بدین ترتیب، بدیهی است که پیرنگ نیز در رمان پیچیدگی و گستردگی بیشتری داشته باشد. شخصیت‌ها در رمان اغلب درگیر چندین کشمکش فرعی هستند که حول کشمکش

اصلی و قهرمان اصلی در جریان است. لذا ژانر ادبی رمان می‌تواند گزینه مناسبی برای بررسی پیرنگ قلمداد شود. همچنین گفتنی است در انتخاب نویسنده کوشیده شده است تا نویسندگانی انتخاب شوند که به سبب سبک نویسندگی مشابه، آثاری با ساختار و پیرنگ قوی و بکر داشته باشند. بنابراین، نویسندگانی از میان نمایندگان رئالیسم جادویی در ادبیات فارسی و روسی برگزیده شدند. در هر دو رمان نامبرده از این نویسندگان پراکندگی زمانی و مکانی داستان‌ها و ماجراها طرحی کامل را در پیش چشم خواننده قرار می‌دهد. همچنین، باید به این نکته اشاره شود که درباره عناصر داستان در آثار شهرنوش پارس‌پور مقالات متعددی نگاشته شده است، اما بررسی تطبیقی پیرنگ این رمان با اثری از زبان روسی و به‌ویژه آثار لودمیلا اولیتسکایا تاکنون انجام نگرفته است.

۲. درباره نویسندگان و آثار آنها

۲-۱ درباره شهرنوش پارس‌پور و آثارش

شهرنوش پارس‌پور زاده سال ۱۳۲۴ در تهران است. مادرش اهل تهران و خانه‌دار و پدرش اهل شیراز و قاضی دادگستری بود. او فارغ‌التحصیل رشته علوم اجتماعی از دانشگاه تهران و رشته زبان و فرهنگ چینی از دانشگاه سوربن فرانسه است. چاپ داستان‌هایش را از سن ۱۶ سالگی با نام مستعار شهرین در نشریات آن زمان آغاز کرد. زندگی آرامی نداشت و به‌ناچار بعد از چاپ کتاب *زنان بدون مردان* عزم رفتن کرده و به آمریکا مهاجرت کرد. «وی نویسنده‌ای است که به نسل نویسندگان سال‌های پس از ۱۳۵۰ تعلق دارد. با این که از ۱۳۴۷ دست به نشر آثارش زد، اما شهرت او در دهه پنجاه شروع شد. نخستین اثرش به نام *آویزه‌های بلور* در ۱۳۵۶ به چاپ رسید؛ مجموعه دوازده داستان کوتاه. این داستان‌ها، به جز *بهار آبی کاتماندو* ساختی طرح‌گونه دارند و از این اثر کاملاً گرایش پارس‌پور به فلسفه و تفکر چینی آشکار می‌شود. گرایشی که بعدها در او قوت گرفت و مشخصه فکری او شد» (قاسم‌زاده، ۱۳۸۳: ۳۹۷-۳۹۹). پارس‌پور عاشقانه‌نویس پست‌مدرنیستی است که شخصیت اصلی تمام داستان‌هایش، دختری است که حالت‌های غریب و بیمارگونه‌اش او را از دیگران جدا می‌کند (میرعابدینی، ۱۳۷۷: ۷۱۹). آثار او عبارت‌اند از رمان‌های *سگ و زمستان بلند* (۱۳۵۵)، *طوبا و معنای شب* (۱۳۶۸)، *عقل آبی* (۱۳۷۱)، *ماجرای ساده و کوچک روح درخت* (۱۳۷۸)، *شیوا* (۱۳۷۸)، *بر بال باد نشستن* (۱۳۸۱)؛ مجموعه داستان‌های *تجربه‌های آزاد* (۱۳۵۷) و *بازچاپ* در (۱۳۷۱)، *آویزه‌های بلور* (۱۳۵۶)، *زنان بدون مردان* (۱۳۶۸)، *آداب صرف چای در حضور گرگ* (۱۳۷۲)؛ ترجمه‌های *شکار جادوگران* (شرلی جکسن)، *پیراروانشناسی از کنفوسیوس تا راهپیمایی دراز دلفین دولرس*، *تاریخ چین* (چهارجلد)، *لائودزه و مرشدان دانویی* (ماکس کالتن مارک)، داستان‌های *مردان تمدن‌های مختلف* (۱۳۸۱)؛ و تألیفات دیگری مانند *توپک قرمز* (داستان کوتاه برای کودکان، ۱۳۴۸)، *ماجرای کوچک*، *خاطرات زندان و گرما در سال صفر* (۱۳۸۲).

پرفروش‌ترین اثر پارس‌پور رمان *طوبا و معنای شب* است. او در این اثر و نیز در *زنان بدون مردان* به مسائل زنان امروز ایران و به‌طور کلی، تحول روحی زنان در تاریخ معاصر، از دیدگاهی عرفانی-اساطیری می‌پردازد. این آثار به‌گونه‌ای بی‌پروا به مسائل زنان پرداختند تا آنجا که مدت‌ها مورد توجه و بحث محافل گوناگون بودند. آثار پارس‌پور بارها به زبان‌های مختلف دنیا ترجمه شده‌اند.

۲-۲ درباره لودمیلا اولیتسکایا و آثارش

لودمیلا یوگنی‌یونا اولیتسکایا (Людмила Евгеньевна Улицкая) در ۲۱ فوریه ۱۹۴۳ در باشقیرستان متولد شد. خانواده لودمیلا از زمان جنگ به باشقیرستان رفته بودند و بعد از جنگ به مسکو بازگشتند. لودمیلا به تحصیل پرداخت و از دانشکده زیست‌شناسی دانشگاه دولتی مسکو فارغ‌التحصیل شد. سپس به مدت دو سال در انستیتوی ژنتیک آکادمی علوم شوروی کار کرد، ولی بعد به‌خاطر انتشار مطلبی به‌صورت سامیزدات (نوشته‌های زیرزمینی) در دهه هفتاد از آنجا اخراج شد و دیگر هیچگاه به سراغ کار دولتی نرفت. سپس مدیر بخش تئاتر و موسیقی محلی یهودی شد و در

آن زمان مقالات متعدد و نمایشنامه برای کودکان و نمایشنامه‌های رادیویی و تئاترهای عروسکی می‌نوشت. همچنین به کار ترجمه شعر از زبان مغولی مشغول بود و بر نمایشنامه‌ها نقد و نظر می‌نوشت.

در اواخر دهه هشتاد شروع به انتشار داستان‌هایش در مجلات کرد و با اکران موفق فیلم *خوهران لیبرتی* در سال ۱۹۹۰ که براساس سناریوی او ساخته شده بود، به شهرت زیادی رسید. آثاری چون *زن برای همه* (۱۹۹۱) و داستان بلند *سونچکا* (۱۹۹۲) بر شهرت او افزودند. اولین مجموعه داستان‌ش با نام *اقوام بینوا* (۱۹۹۳) با اقبال زیادی روبه‌رو شد و در فرانسه به زبان فرانسوی ترجمه گردید. در سال ۱۹۹۶ رمان *مدیا و فرزندانش* را در مجله «نووی میر» چاپ کرد که با این اثر جایزه بوکر سال ۱۹۹۷ را از آن خود کرد. لودمیلا اولیستکایا جوایز ادبی متعددی را در کشورهای مختلف از جمله روسیه، انگلیس، فرانسه و ایتالیا از آن خود کرده است مانند: جایزه سیمون دوبوار در سال ۲۰۱۱ در فرانسه؛ جایزه کتاب بزرگ روسیه در سال ۲۰۰۷؛ جایزه کتاب سال روسیه در ۲۰۰۴ به‌خاطر انتشار *ارادتمند شما*، *شوریک* و بسیاری جوایز دیگر. او اولین زن نویسنده است که در سال ۲۰۰۱ موفق به کسب جایزه بوکر روسی شد. از دیگر آثار این نویسنده می‌توان به *مراسم تدفین شاد* (۱۹۹۷)؛ *کازوس کوکوتسکاو* (۲۰۰۱)؛ *افراد تزار ما* (۲۰۰۵)؛ نمایشنامه *مربای روسی* (۲۰۰۸)؛ رمان *خمیه سبز* (۲۰۱۱) و غیره اشاره کرد. آثار او به ۲۵ زبان دنیا ترجمه شده‌اند. رمان *نردبان یاکوف* (۲۰۱۶) برای دومین بار لودمیلا اولیستکایا را موفق به دریافت جایزه کتاب بزرگ روسیه در سال ۲۰۱۶ کرد.

۳. خلاصه دو رمان

۳-۱ خلاصه رمان *طوبا و معنای شب*

در ادامه خلاصه‌ای از هر دو رمان ارائه می‌شود تا بتوانیم درک درست‌تر و بهتری در قسمت بررسی پیرنگ داشته باشیم. رمان *طوبا و معنای شب* دارای چهار فصل بدون نام و در ۴۱۳ صفحه در قالب رئالیسم جادویی نوشته شده است. *طوبا* از مادری روستائی و پدری ادیب و روحانی و مرتبط با دربار قاجار به دنیا آمده است. چهره‌ای زیبا دارد و تربیت‌شده پدری است که گذشته از ملاصدرا و شیخ اشراق، به باورهای اساطیری و عامیانه مانند زن‌بودن زمین و شوهربودن آسمان نیز اعتقاد دارد. *طوبا* در میان ناز و نعمت، ناگاه مرگ پدر را تجربه می‌کند. پس از رسیدن به سن بلوغ به خواست خود، با پیرمردی پنجاه و دو ساله ازدواج می‌کند و خشکسالی و قحطی هفت‌ساله‌ای را می‌بیند. در این زمان آشنایی با مشکلات فراوان مردم و دیدن مرگ کودکی نشسته در گذر بازار، او را به بحرانی روحی-روانی می‌کشاند، از غذا خوردن کناره می‌گیرد و به قبرستان و مزار آن کودک پناه می‌برد. در آنجا گروهی از اوباش و اراذل به او حمله می‌کنند، اما با حمایت یک روحانی به نام آقای *خیابانی* که برای بازدید مرده‌ها و ارزیابی گرفتاری‌های مردم به قبرستان آمده بود، نجات می‌یابد و به خانه باز می‌گردد. ترک خانه و بازگشت او با حالتی نابسامان و آشفته باعث می‌شود شوهرش وی را طلاق دهد.

پس از چندی به خاطر زیبایی‌اش مورد توجه یکی از شاهزادگان قاجار که چندین بار ازدواج کرده و به عیاشی و بعد هم درویشی روی آورده، قرار می‌گیرد و به جای پسر دایی‌اش که در دل به وی علاقمند بود، به همسری آن شاهزاده درمی‌آید. پس از این ازدواج زندگی او مدتی با خوشی و راحتی قرین می‌شود، تا اینکه مشروطه‌خواهان پس از سرکوب، محمدعلی‌شاه را کنار می‌گذارند و شاهزاده‌های دربار فراری می‌شوند و شوهر *طوبا* به روسیه می‌رود. *طوبا* با چهار فرزند به قالی‌بافی پناه می‌برد و در خانه پدری با مستأجرها زندگی می‌کند. در همین ایام، مباشر املاک شاهزاده، پس از هجوم قزاق‌ها، خواهر دیوانه و دو فرزند خواهر - اسماعیل و ستاره - را به تهران و خانه *طوبا* می‌آورد. ستاره که در جریان هجوم قزاق‌ها مورد تجاوز قرار گرفته و آبستن شده و نطفه حرام، ناخواسته در وجودش نشسته است، به دست دایی متعصبش کشته می‌شود و *طوبا* این صحنه را می‌بیند. بیچارگی دایی و معصومیت دختر، *طوبا* را وا می‌دارد که به کمک دایی بشتابد و دختر را در باغچه خانه و زیر درخت انار دفن کند. این مسأله چنان بر او سنگین

می‌آید که حتی طلاق و جدایی از شوهر عیاش و زنباره‌اش که دوباره دختری چهارده‌ساله را در تبریز به زنی گرفته است، او را از فکر آن خارج نمی‌کند.

پس از مدتی، دختران طوبا عروسان خانواده‌های اشرافی می‌شوند و پسرش نیز از میان همانان زن می‌گیرد، ولی آخرین دختر که مونس نام دارد، از شوهر پیر و درمانده‌اش جدا می‌شود و به تهران بازمی‌گردد و با سفارش شوهر سابق‌اش، ماشین‌نویسی می‌آموزد و در بانک استخدام می‌شود. او پنهانی با اسماعیل که از دوران کودکی به او علاقمند بوده، ازدواج می‌کند. بدین‌گونه، اسماعیل بی‌خبر از سرنوشت خواهرش، ستاره، درحالی‌که سال‌های آخر دانشگاه و رشته فلسفه را می‌گذراند با این خاندان اشرافی پیوند می‌خورد. وی به حزب توده می‌پیوندد و درست هنگامی که مونس از او فرزندی در شکم داشت، به زندان می‌افتد. مونس که پنهانی ازدواج کرده بود، مجبور می‌شود تا فرزندش را ناشیانه سقط کند و برای همیشه رحم خود را از دست می‌دهد. طوبا با ترس از این ننگ و هراس از این شکست، مونس را پیش پیر خودش، گداعلی‌شاه می‌برد و از او برایش دستور می‌گیرد. به توصیه پیر، مونس پس از یک سال بی‌توجهی به سراغ اسماعیل زندانی می‌رود و با کمک شوهر سابق‌اش او را نجات می‌دهد. آن دو تصمیم می‌گیرند برای ادامه تحصیل به خارج از کشور بروند، اما اسماعیل از مرگ خواهرش و راز بیست‌ساله درخت انار باخبر می‌شود و پای‌بند خانه می‌ماند. بنابراین، به ناچار به بازسازی خانه دست به دامن میرزا محمود بنا می‌شوند و ناگزیر بچه‌های او را که پس از مدتی پدر را از دست می‌دهند، به خانه می‌آورند. کمال پسری پرخاشگر و بدبین، مریم دختری مهربان و آرام و کریم هم پسری مطیع و سربه‌راه است. مریم را مونس و اسماعیل برمی‌دارند و کریم را طوبا، کمال هم به دنبال کار می‌رود و با دوستان‌اش همنشین می‌شود.

مریم در رشته پزشکی دانشگاه قبول می‌شود و کریم تحت‌تأثیر آموزه‌های طوبا، از نماز و عرفان جدا نمی‌شود. کمال پس از سال‌ها بازمی‌گردد، درحالی‌که زندگی مخفی و چریکی دارد. او مریم را با خود می‌برد و با دوستش اکبر پیوند می‌زند تا آنکه شبی پس از صدای رگبار گلوله در خیابان، مریم با پای شکسته و سینه خون‌آلود، در آغوش مونس و پیش پای اسماعیل و طوبا و کریم جان می‌دهد و در کنار ستاره، زیر درخت انار دفن می‌شود. این بار مونس و اسماعیل که از خانه ویران طوبا به تنگ آمده‌اند و نمی‌توانند او را به ترک یا تخریب آن وادارند، خانه را برای همیشه رها می‌کنند و کریم هم برای انتقام‌گیری از کمال، می‌رود و طوبا را تنها می‌گذارد. بنابراین، طوبا در کنار درخت با آن همه فشار و خاطره دردناک تنهای تنها می‌ماند و به جنون می‌رسد. در دل همین جنون است که رؤیا و مکاشفه‌های او شکل می‌گیرد و بیچارگی و بی‌پناهی زن را در طول تاریخ می‌فهمد. او درمی‌یابد که زن همواره به‌شکلی اسیر است: یک روز گرفتار کار و تلاش خانه و فرزند، یک روز اسیر عیاشی و نگاه مرد و یک روز همراه سلاح و مبارزه، و همیشه همراه و همزاد درد و رنج. انارهای ترک‌خورده درخت را در پارچه‌ای جمع کرده و ساز شکسته‌اش را برداشته و در خیابان می‌نشید و تکه‌های انارها را بین مردم تقسیم می‌کند. حقیقت زندگی را.

۲-۳ خلاصه رمان نردبان یاکوف

رمان نردبان یاکوف پنجاه فصل و یک سخن پایانی دارد. عنوان هر فصل با محتوای همان فصل متناسب است. رمان در ۷۲۴ صفحه و در قالب رئالیسم نوشته شده است. در ابتدای رمان فهرست فصل‌ها و در انتهای رمان شجره‌نامه خانواده بزرگ آستسکی آورده شده است. در این اثر با دو خط داستانی روبه‌رو هستیم که در اصل به هم مربوط‌اند. یک داستان درباره زنی به نام نورا آستسکایا است (۲۷ فصل) و در بخش‌های دیگر از خلال خوانش نامه‌های درون صندوقچه‌ای که نورا آن را از خانه مادر بزرگ مرحومش برداشته است، قصه زندگی یاکوف آستسکی و ماریا کرنس، پدر بزرگ و مادر بزرگ نورا، به صورت موازی با زندگی نورا روایت می‌شود (۲۳ فصل که ۱۲ فصل در واقع نامه‌هایی است که ۲۵ سال بین یاکوف و همسرش یا افراد خانواده‌اش رد و بدل شده است). داستان زندگی نورا در مسکو می‌گذرد که در تناثر کار می‌کند. نورا صاحب پسری به نام یوریک می‌شود. بعد از فوت مادر بزرگش نامه‌هایی را از صندوقچه‌ای متعلق به مادر بزرگ پیدا می‌کند که در واقع داستان زندگی پدر بزرگ و مادر بزرگ در آنها آمده است.

زندگی زناشویی نورا با همسرش ویکتور (ویتاس) موفقیت‌آمیز نبوده و در این بین، نورا با مردی گرجی به نام تنگیس که کارگردان تئاتر و متاهل و دارای زن و فرزند است، رابطه دارد. نورا طراح صحنه است. این رابطه هم سرانجامی ندارد. از سوئی ویکتور به آمریکا رفته و با زن دیگری ازدواج می‌کند و نورا به تنهایی فرزندش را بزرگ می‌کند. بعد از مدتی، نورا در عرض یک سال هم پدر و هم مادرش را که هر دو به سرطان مبتلا بودند، از دست می‌دهد. نورا برای ۵۰ ساله برای آنکه یوریک که حالا ۱۶ سال دارد، به سربازی و جنگ نرود، او را به آمریکا نزد پدرش می‌فرستد. اما یوریک نمی‌تواند در آمریکا سربراه بماند و معتاد می‌شود. در نهایت، نورا به آمریکا رفته و یوریک را به مسکو برمی‌گرداند و او را از منجلاپی که در آن گرفتار آمده، نجات می‌دهد. سال‌ها می‌گذرد و قرن بیستم رو به پایان است. یوریک در کلینیک ترک اعتیاد با دختری به نام لیزا آشنا می‌شود که برای بردن خواهر معتادش آمده است. اما رابطه‌ای شکل نمی‌گیرد. بعد از سال‌ها دست سرنوشت لیزا و یوریک را سر راه هم قرار می‌دهد. یوریک ۳۴ ساله و لیزا ۳۲ ساله است. آنها ازدواج کرده و تصمیم می‌گیرند زندگی مشترک خود را در خانه نورا که بیش از صد سال قدمت دارد و چهار نسل در آن زندگی کرده‌اند، شروع کنند. در سال ۲۰۱۰ پزشکان تشخیص می‌دهند که نورا هم مانند پدر و مادرش به سرطان مبتلا شده است. در سال ۲۰۱۱ فرزند یوریک و لیزا به دنیا می‌آید که نام آن را یاکوف، هم‌اسم پدر بزرگ نورا می‌گذارند. نورا که همچنان با سرطان دست‌به‌گریبان است، نامه‌های پدر بزرگ را می‌خواند و برای بررسی برخی اسناد به کا.گ.ب. می‌رود و پرونده او را پیدا می‌کند. پی به راز بزرگ پدر بزرگ برده و افسوس می‌خورد که چرا زودتر او را نشناخته است.

داستان دوم این رمان که به‌طور موازی با داستان نورا و لابلای فصل‌های مربوط به زندگی نورا در جریان است، داستان زندگی یاکوف و ماریا (ماروسیا) است که همان‌طور که گفتیم پدر بزرگ و مادر بزرگ نورا محسوب می‌شوند. آنها زندگی سختی را پشت سر گذاشته بودند و سال‌ها به دلایل مختلف یاکوف در زندان یا جنگ یا تبعید بود و وقوع انقلاب‌ها و جنگ‌ها و ظهور شوروی و دیگر مسائل اجتماعی و سیاسی زندگی آنها را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد. ماریا پسرش گنریخ (پدر نورا) را در وضعیتی دشوار به دنیا می‌آورد. در تمام سال‌های دوری از هم، یعنی به مدت ۲۵ سال یاکوف و ماریا برای هم نامه می‌نوشتند. حالا این نامه‌ها به دست نورا رسیده است. زندگی ماریا و یاکوف به دلیل دوری‌های مکرر از هم می‌باشد و ماریا طلاق غیابی می‌گیرد. فرزندشان گنریخ حالا بیست‌ساله است. یاکوف اطلاعی از طلاق ندارد و پس از پایان یافتن تبعیدی شش‌ساله به مسکو بازمی‌گردد، اما زن و زندگی‌اش دیگر از دست رفته‌اند. او حتی اجازه اقامت در پایتخت هم ندارد. مدتی بعد گنریخ، فرزند ماریا و یاکوف با زنی به نام آمالیا آشنا شده و حاصل این ازدواج نورا است. یاکوف چند سال بعد دور از زن و فرزندش سکنه کرده و از دنیا می‌رود.

زمانی که نورا یادداشت‌ها و نامه‌های پدر بزرگ را از صندوقچه ماروسیا برداشته و می‌خواند و وقتی به پرونده او در کا.گ.ب. مراجعه می‌کند، تازه می‌فهمد که یاکوف فداکاری کرده و برای آنکه نام برادر ماروسیا، میخائیل را به بازجوها ندهد، به شش سال تبعید محکوم شده و زن و زندگی‌اش را از دست داده است. نورا تازه پی به چهره واقعی پدر بزرگ و مهربانی و بزرگی او می‌برد و دلش برای او می‌سوزد.

در انتهای هر دو رمان شخصیت‌های اصلی که اینجا هر دو زن هستند، پی به راز بزرگی می‌برند، یکی راز حقیقت و هستی زن را درک می‌کند و دیگری چهره واقعی پدر بزرگ و از خودگذشتگی‌اش را درمی‌یابد.

۴. بررسی عنصر طرح یا پیرنگ در هر دو رمان

در این بخش برای بررسی دقیق پیرنگ در دو رمان نام‌برده به اجزای سازنده پیرنگ یعنی شروع، گره‌افکنی، کشمکش، تعلیق، بحران، نقطه اوج و گره‌گشایی اشاره خواهیم کرد و سپس در بخش نتیجه‌گیری پیرنگ هر دو رمان را با یکدیگر مقایسه خواهیم کرد.

۱-۴ عنصر پیرنگ در رمان طویا و معنای شب

در رمان طویا و معنای شب داستان با صحنه شستشوی حوض آب در باران تند و سیل‌آسا توسط طویا شروع می‌شود.

بارانی که پس از هفت سال قحطی و خشکسالی باریدن گرفته است. سپس با روندی کند و آرام وارد زندگی طوبا و بعد دوران کودکی او شده و با خانواده و بستر تربیتی طوبی آشنا می‌شویم. در همان آغاز داستان مشخص می‌شود که حاج محمود ۵۶ ساله چندان دل خوشی از زن جوانش که اکنون ۱۸ سال دارد، نداشته و او را باعث همه مصیبت‌های زندگی و حتی قحطی می‌داند. آنها چهارسال زندگی سرد و سختی داشته‌اند و حالا طوبی یک بیوه هجده‌ساله است. در دوازده‌سالگی پدرش را که بزرگترین حامی‌اش بوده از دست داده و در چهارده‌سالگی برای نجات مادرش از ازدواج با حاج محمود، پیرمردی ۵۲ ساله، تصمیم می‌گیرد خود به همسری او درآید. اما ماجرا از آنجا آغاز می‌شود که خواننده با شوهر طوبی، حاج محمود و تفکرات او نسبت به طوبی آشنا می‌شود: «زن اگر خوش قدم باشد، به همراه خود شادمانی و نعمت می‌آورد. با دختر قحطی و بلا از راه رسیده بود، حاجی از سه کس نفرت داشت، از انگلیسی‌ها، از روس‌ها و از طوبی» (پارس‌پور، ۱۳۷۲: ۲۳).

دوران قحطی است و حاج محمود نیامدن باران را از شومی قدم زن خود می‌داند. خواننده درمی‌یابد که طوبی با محدودیت‌های زیادی، حتی بعد از طلاق خود مواجه است. حالات روحی طوبی با دیدن کودکی که بر اثر گرسنگی جان باخته است، دستخوش تغییرات اساسی می‌شود: «هجوم پرسش‌های بی‌پاسخی مانند فقر، بی‌عدالتی و حقیقت زن، او را وا می‌دارد تا طی اقدامی جسورانه، بی‌اعتنا به محدودیت‌هایی که برای زن، بیرون از خانه وجود دارد، سحرگهان به دنبال آقای خیابانی، روحانی مشروطه‌طلب بیفتد و در این مسیر تا به سر حد بلوغ فکری برسد» (رفیعی و دیگران، ۱۳۹۶، ۷). تغییر یکباره خلق و خوی طوبی در هیبت زنی افسارگسیخته که گویی از وضعیت زنان در جامعه اطلاعی ندارد و هر صبح خود را به گورستان و بر سر مزار آن کودک می‌رساند تا بلکه آقای خیابانی را ببیند. عطش عجیبی برای جستجوی خدا و حقیقت زندگی وجود طوبی را فرا گرفته و زمزمه‌های گره‌افکنی و کشمکش‌های داستان به گوش می‌رسد.

شاید از صفحه پنجاه به بعد رمان را بتوان شروع داستان برشمرد. وقتی که دیگر خواننده کاملاً با طوبی آشناست و می‌فهمد که تنهایی به حمام رفته و زهراخانم، هراسان از پی او روان می‌شود تا مشکلی پیش نیاید. کشمکش سنت و مدرنیته در شخصیت طوبی به خوبی عیان می‌شود. زیاد حمام رفتن زنان بیوه، آن هم زنی به زیبایی طوبی با موهای بور و چشمانی ذغالی که اصلاً شباهتی به بیوه‌زنان ندارد، کاری خلاف عرف بود. مردم چه می‌گفتند. او که شوهری نداشت هر هفته گذارش به حمام بیفتد.

کشمکش‌ها در رمان که اغلب حول شخصیت طوبی گرد آمده‌اند، هم بیرونی هستند و هم درونی. میرزا کاظم، پسر عمه طوبی که دلدادۀ اوست و حدود ۲۶ سال دارد، بعد از طلاق طوبی به امید نزدیک شدن به او و یافتن راهی برای ازدواج با او یک دار قالی در خانه طوبی برپا می‌کند، اما طوبی کمی بعد برخلاف انتظار با شاهزاده‌ای قجری به نام فریدون میرزا ۴۶ ساله پیوند زناشویی می‌بندد. کشمکش‌های بیرونی او با شوهر اول، حاج محمود، با شوهر دوم فریدون میرزا، با مونس و اسماعیل، با جامعه مردسالار و مظاهر مدرنیته بر زندگی او تأثیرگذارند و بحران‌هایی را در داستان ایجاد می‌کنند.

ازدواج طوبی با شاهزاده فریدون میرزا از نقاط اوج رمان در فصل اول است. طوبی که زنی به شدت پایبند به عقاید سنتی است و از مظاهر تمدن دروی می‌کند، به ناگاه وارد زندگی کسی می‌شود که شاهزاده است و زندگی اروپایی را بیشتر می‌پسندد. به فرمان محمدعلی شاه به طوبی لقب شمس‌الملوک می‌دهند. اما این ازدواج هم باعث سعادت و خوشبختی طوبی نمی‌شود. شاهزاده فریدون میرزا برخلاف وعده‌هایی که داده بود و سخنان زیبایی که در باب آزادی زنان و پیشرفت آنها زده بود، زن خود را لچک‌به‌سر خطاب کرده و بعد از چند سال دختری ۱۴ ساله را به همسری گرفته و از طوبی می‌خواهد با هووی خود در یک خانه زندگی کند. شاهزاده «سردآوردن زن‌ها از اسرار حق را درست نمی‌دانست... زن وظایف مشخصی داشت. اگر از حدود آن وظایف تخطی می‌کرد یا تجاوز می‌کرد، نظم دنیا بر هم می‌ریخت» (پارس‌پور، ۱۳۷۲: ۱۲۵).

در فصل دوم رمان کشمکش‌ها ادامه دارند و طوبی دیگر صاحب فرزند شده است و هر چه بیشتر و بیشتر در عرفان فرو می‌رود. دختر بزرگش، منظرالسلطنه ۸-۹ ساله است. پسرش حبیب‌الله میرزا و دختر سومش اقدس‌الملوک نام دارند. دختر آخر که مونس نام دارد چهارساله است. شاهزاده به همراه محمدعلیشاه در پی وخامت اوضاع سیاسی به روسیه گریخته است و طوبی برای امرار معاش قالی می‌بافد. طوبی و فرزندانش دوباره به خانه قدیمی طوبی رفته و آنجا زندگی می‌کنند. دوباره سال‌های قحطی و کم‌آبی است.

مهم‌ترین کشمکش موجود در این فصل یکی کشمکش درونی و به تعبیر فریدون میرزا انقلاب روحی طوبی و دیگری کشمکش عاطفی میان طوبی و شاهزاده است. طوبی به قدری مشتاق دیدار با گداعلیشاه است که با وجود بچه‌های کوچک و خاله نیمه‌دیوانه‌اش راهی سفری پرخطر به کرمانشاه می‌شود. زنی که روزگاری اجازه و حق تنها رفتن به حمام را نداشت، حالا شال و کلاه کرده و به سفری طولانی و آن هم به خواست خود می‌رود. طوبی حالا مثل یک مرد شده بود. بحران عاطفی طوبی ناشی از ازدواج مجدد فریدون میرزا با دختر ۱۴ ساله کدخدای یکی از دهات آذربایجان است. طوبی که نمی‌تواند این ذلت را تحمل کند، به هر ترتیبی هست طلاق می‌گیرد و زیر بار حقارت زندگی با هوو نمی‌رود. حتی هدایای گرانبهای فریدون میرزا و زبان چرب و نرم او هم نمی‌تواند کاری از پیش ببرد. این رویداد، دیگر نقطه اوج در این رمان است. طوبی به ناگهان عوض می‌شود و گوئی از همه متنفر می‌گردد. حتی به سیگار روی می‌آورد.

کمی بعد میرزا ابوذر که به همراه خواهر نیمه‌دیوانه و دو فرزند خواهرش از آذربایجان گریخته‌اند، برای زندگی به طوبی پناه می‌آورند. با ورود این شخصیت‌ها به داستان، زندگی طوبی دستخوش تغییرات و فراز و نشیب‌های زیادی می‌شود. ضربه دیگری که بر طوبی وارد می‌شود، شنیدن خبر کشته‌شدن آقای خیابانی است. گوئی کاخ آرزوها و رؤیاهای طوبی هم با او فرو می‌ریزد. یکی دیگر از نقاط اوج در این داستان کشته‌شدن ستاره به دست دایی‌اش در پاشیر خانه طوبی است. ستاره که در جریان حمله قزاق‌ها باردار شده بود، به دست دایی متعصب خود کشته شد تا لکه ننگی از خانواده و جامعه پاک شود. طوبی با روح ستاره زندگی می‌کند و هر چه بیشتر در فضای وهم و خیال فرو می‌رود.

در فصل سوم، کشمکش‌ها و بحران‌ها رنگی دیگر به خود می‌گیرند. این بار طوبی شاهد هجوم مظاهر تمدن و به اصطلاح مدرنیته به جامعه است. این فصل با صحبت‌های زنان درباره پدیده جدیدی در خیابان‌ها به نام آسفالت آغاز می‌شود. یکی از جزئیاتی که در این رابطه نویسنده بدان پرداخته است، زندگی فرنگی مآبی دختران طوبی است. منظرالسلطنه لاک می‌زند و به خواهرش مونس هم توصیه می‌کند مانند او بی حجاب باشد و لاک بزند. حبیب‌الله هم کلاه پهلوی بر سر می‌گذارد و فکل دارد. حسام‌الدین میرزا، داماد طوبی، سبیلی شبیه سبیل هیتلر دارد.

کشمکش درونی و خیالات وهم‌آمیز طوبی شدت می‌یابد. او در خیال خود ستاره را می‌بیند که در حیاط راه می‌رود و هر چه می‌گذرد شکمش بزرگتر می‌شود. همه چیز به شدت در حال تغییر است و طوبی آمادگی حرکت با این روند سریع جریان‌ها را ندارد. دخترها یکی پس از دیگری ازدواج می‌کنند. ازدواج‌هایی با شاهزادگان قاجار و متناسب با شأن خود و خانواده‌شان. در این بین مونس که تبلور شخصیت مادرش طوبی است، با پیرمردی به نام آقای خوانساری که عضو وزرات امور خارجه است، ازدواج کرده و در نهایت، طلاق می‌گیرد. در اواسط فصل سوم است که نویسنده برای اولین بار طوبی را پیرزن می‌نامد. شاهزاده فریدون میرزا در راه سفر به مشهد و نیشابور سکنه کرده و از دنیا می‌رود. زندگی شاهزادگان قاجار در دوره رضاخان چندان تعریفی ندارد. برای همین طوبی نام فامیل فرزندانش را تغییر داده است. مسئله کشف حجاب از جمله بحران‌های اجتماعی است که در زندگی همه سایه انداخته است. طوبی هم بی حجاب می‌شود. حبیب‌الله، پسر طوبی که از سقوط سلسله قاجار و مرگ پدر به شدت سرخورده است، تصمیم می‌گیرد برای حفظ شأن خاندانش با دختری از شاهزادگان قجری ازدواج کند. بنابراین با تابنده خانم، دختر فخرعظم از اقوام پدری پیوند زناشویی می‌بندد.

مونس که بعد از ازدواج با آقای خوانساری برای زندگی به اصفهان رفته است، بعد از دو سال طلاق گرفته و بازمی‌گردد. مونس از ابتدا هم تمایلی به این ازدواج نداشت. زیرا در دل، اسماعیل، پسر خاله ترکه را دوست داشت، ولی چون او از شاهزادگان نبود، نمی‌توانست پا پیش بگذارد. مونس و اسماعیل پنهانی ازدواج می‌کنند. مونس سر کار می‌رود. طوبی و خواهران و برادر مونس نمی‌توانند با این مسئله کنار بیایند.

اسماعیل به همراه تعدادی از دوستانش فعالیت سیاسی دارد و در ۲۹ اسفند ۱۳۱۷ دستگیر می‌شود. مونس متوجه می‌شود که برادر است و برای آنکه دیگران پی به ازدواج پنهانی آنها نبرند، تصمیم می‌گیرد خود بچه را سقط کند که در نتیجه برای همیشه از نعمت مادر شدن محروم می‌شود. اعمال مونس، کارکردن در اداره، ازدواج پنهانی با اسماعیل و در نهایت سقط خودسرانه و محروم کردن خود از نعمت مادری بحرانی عظیم در زندگی طوبی و رمان در این فصل است. طوبی راهی نمی‌بیند جز اینکه مونس را از خانه براند. از نظر طوبی اینکه مونس دیگر نمی‌تواند مادر شود، تقاص گناهی است که انجام داده و از این ماجرا خوشحال است. حالا دیگر طوبی تنها مانده است. خاله خودش و خاله ترکه مدت‌ها پیش از دنیا رفته‌اند. اسماعیل در زندان است. در نهایت دل طوبی به حال مونس می‌سوزد و به او در زیرزمین خانه پناه می‌دهد، ولی به او محبت نمی‌کند.

مونس هم مانند طوبی بعد از اجرای سقط جنینش دچار وهم و خیال می‌شود و شبی در خواب فرشته‌ای را می‌بیند. مادر او را به دیدار گداعلیشاه می‌برد تا راه زندگی را به او نشان دهد. به توصیه گداعلیشاه، مونس پس از یک سال بیخبری از اسماعیل به دیدار او می‌رود. حالا انگ بلشویک بودن به اسماعیل زده بودند. دو سال و نیم دیگر هم می‌گذرد. ولی چندی بعد او را منورالفکر می‌خوانند. مونس در دایره‌ای یکنواخت - خانه، اداره، زندان، خانقاه - می‌چرخد. طوبی و مونس هر یک دنیای وهم و خیال خود را داشتند و غرق در افکار عرفانی بودند. مونس هم مانند طوبی آینده را پیشگوئی می‌کرد و عواقب امور را می‌دانست. مونس حتی شعر هم می‌سراید. کشمکش‌های درونی بیش از کشمکش‌های بیرونی است.

بعد از رفتن رضاشاه، زنان دوباره چادری می‌شوند. نقطه اوج در این بخش، فاش شدن راز بیست‌ساله مرگ ستاره برای اسماعیل است. وقتی ستاره به دست دایی کشته می‌شود، هیچ‌کس جز طوبی از آن باخبر نیست. وقتی اسماعیل از زندان آزاد می‌شود به اتفاق مونس خواستار تعمیر اساسی خانه می‌شوند، اما طوبی زیر بار نمی‌رود و در نهایت، می‌گوید که ستاره زیر درخت انار دفن است و همه این سال‌ها از ترس برملا شدن این راز خانه را تعمیر نمی‌کرده است.

فصل چهارم و آخر رمان در تابستان اتفاق می‌افتد. طوبی تغییر را دوست نداشت و با تعمیر خانه مخالف بود. «اگر خانه را عوض می‌کرد مرده‌ها جایشان را از دست می‌دادند و طوبی خاطراتش را» (همان، ۳۱۰). اسماعیل که پیش از آن تصمیم داشت همراه مونس از خانه طوبی برود، حالا پاکیر خاک ستاره پای درخت انار شده بود. اسماعیل مدتی بود که به حزب توده پیوسته بود. سرانجام محمود بنا برای تعمیر خانه آمد. او فردی عرق‌خور بود و سه فرزند داشت که گاهی به خانه طوبی می‌آمدند و بعد از مرگ پدر در آنجا ماندگار شدند. کریم پیش طوبی ماند و مریم نزد اسماعیل و مونس که هیچگاه صاحب فرزندی نمی‌شدند، ماند. اما کمال که شخصیتی سرکش داشت حاضر نشد زیر بار تحقیر آنها برود. البته او خودش اینطور فکر می‌کرد. او دوست نداشت مثل خواهر و برادرش نوکر خانه طوبی شود.

سال‌ها از پی هم می‌گذشت. کمال در رشته مکانیک تحصیل می‌کرد و مریم پزشکی می‌خواند و کریم هم می‌خواست مهندس بشود. مریم ۱۷ ساله شده و کمال برای او حرف‌های جدید می‌زند و اینکه همه بدبختی‌ها از فقر و ناداری است. کمال سرنوشت مریم را دستخوش تغییرات زیادی کرد. او را با یکی از دوستانش به نام اکبر آشنا کرد و بعد از مدتی آنها با هم ازدواج کردند. کمال مریم را به محافل مخفیانه و گروه سیاسی کشانده بود. مریم و کمال از خانه طوبی می‌روند. ناگهان شبی در پی صدای شلیک گلوله‌ای، مریم خونین و اسلحه‌به‌دست به خانه طوبی پناه می‌آورد. در دامان طوبی و مونس و اسماعیل و برادر کوچکش کریم از دنیا می‌رود. او را هم مانند ستاره پای درخت انار دفن

می‌کنند. کریم به دنبال کمال می‌رود تا او را بکشد. مونس و اسماعیل هم می‌گویند که دیگر نمی‌توانند در این خانه بمانند و آنجا را ترک می‌کنند. طوبی تنها می‌شود. او حالا متولی اجساد است. ۶۰-۷۰ سال دارد و به زندگی بیهوده و عبث خود فکر می‌کند. گره‌گشائی در همین انتهای رمان رخ می‌دهد. طوبی در حیاط خانه راه می‌رفت و فکر می‌کرد و در وهم و خیال فرو می‌رفت. می‌اندیشید که به پایان عمر خود نزدیک شده و در این لحظه با دیدن دانه‌های انارهای ترک‌خورده به حقیقت و معنای زندگی پی می‌برد. طوبی انارها را در چادرش پیچیده و تار کهنه‌اش را برداشت و به گذر رفت تا انارها را پخش کند و حقیقتی را که کشف کرده بود، به همگان فریاد بزند. بعد خسته و کثیف به خانه رفت و لب حوض نشست. لیلا چادر به سر وارد شد. شاهزاده گیل هم آمد. غوغائی در دنیای خیالی او برپا بود. با لیلا به اعماق زمین رفت و درنهایت، مُرد.

۲-۴ عنصر پیرنگ در رمان نردبان یاکوف

از آنجا که در رمان نردبان یاکوف با دو داستان در دل هم و در عین حال، موازی روبه‌رو هستیم، بنابراین، پیرنگ کمی پیچیده‌تر است و گریزهای پیاپی از یک داستان به داستانی دیگر باعث می‌شود تا خواننده مدام حس تعلیق را همراه داشته باشد. رمان با شعری از ولادیمیر نابوکوف، نویسنده معاصر روسی، آغاز می‌شود:

شبح گسترده هستی

خارج از خطوط صفحه به کبودی می‌زند،

مانند ابرهای روز فردا،

- و سطر را پایانی نیست.

در نخستین صفحه از فصل اول رمان توصیف نوزادی آمده است که کمی بعد متوجه می‌شویم یوریک نام دارد و فرزند نورا، قهرمان زن اصلی رمان است. از آنچه نویسنده گاه مستقیم و گاه در رفتار و اندیشه‌های نورا توصیف می‌کند، به این مهم دست می‌یابیم که نورا تجربه چندانی در بچه‌داری و خانه‌داری ندارد. نورا در همان صفحات آغازین رمان، مادر بزرگش را از دست می‌دهد و داستان با یافتن نامه‌هایی که طی ۲۵ سال زندگی زناشویی میان پدر بزرگ و مادر بزرگ نورا ردوبدل شده است، آغاز می‌شود. هر چه جلوتر می‌رویم در فصل‌های بعد، بیشتر با شخصیت نورا و فرازونشیب‌های زندگی او در کودکی و نوجوانی و همچنین جوانی و درنهایت، میانسالی و پیری آشنا می‌شویم. او نیز مانند طوبی زندگی آرامی ندارد و در گیرودار کشمکش‌های عاطفی و کمتر درونی پیش می‌رود. عشق در دوران نوجوانی و اخراج از مدرسه به دلیل داشتن روابط نامشروع با همکلاسی‌اش و سپس ازدواج پنهانی با همکلاسی دیگر نشان از کشمکش‌های درونی و بیرونی فراوان در این شخصیت دارد. گوئی نورا همیشه باید دوست بدارد یا دوست داشته شود. او با همسرش ویتاس زندگی مشترک زیر یک سقف را تجربه نمی‌کند و حتی بعد از تولد پسرش، شوهر حاضر نیست با او زندگی کند. نورا همیشه «دنبال به اصطلاح یک سوپرمن می‌گردد» (Улицкая, 2017: 87).

در طول رمان کشمکش‌ها هم درونی هستند که بیشتر در شخصیت نورا شاهد آن هستیم و هم بیرونی که مربوط به شرایط اجتماعی بازه زمانی‌ای است که در رمان بدان پرداخته شده است. کشمکش‌های عاطفی شخصیت‌ها به‌ویژه در شخصیت نورا و همچنین یاکوف پرتعداد و پیچیده است. از جمله کشمکش‌های عاطفی که در سراسر رمان به چشم می‌خورد، در رابطه نورا و تنگیس، کارگردان تئاتر اهل گرجستان به چشم می‌خورد. همچنین، در رابطه یاکوف و ماروسیا که آشکارا در نامه‌های ایشان مشاهده می‌شود. سرد شدن تدریجی روابط زوجی که عاشقانه در نامه‌هایشان می‌زیستند و درنهایت جدائی آنها از یکدیگر.

از دیگر کشمکش‌های عاطفی موجود در رمان تجربه مرگ عزیزان است که در هر دو داستان با جزئیات کامل شرح داده می‌شود. گرچه داستان با تولد یوریک آغاز شده است و در انتهای رمان هم تولد یاکوف، فرزند یوریک و لیلا را شاهد هستیم، اما مرگ در رمان و بهتر بگوییم در زندگی سایه انداخته است. نورا گرچه در رمان نمی‌میرد، اما مبتلا به

سرطان است و با آن مبارزه می‌کند. دیر یا زود او نیز از این دنیا خواهد رفت. آنچه می‌ماند این است که آیا او قدرت این را داشته است که خوشبخت زندگی کند یا خیر؟

روابط همه شخصیت‌ها دوبه‌دو و با محیط پیرامون برای نویسنده اهمیت زیادی دارد. رابطه ویتاس با مادرش، نورا با ویتاس، نورا و توسیا، نورا با پدرش، آمالیا و گنریخ، آمالیا و آندری، نورا و تائسیا، نورا و یوریک، ویتاس و مارتا و غیره همگی نشان از اهمیت این موضوع برای نویسنده دارد. او می‌کوشد تا در جریان اتفاق‌های ساده و روزمره که ممکن است برای هر کسی رخ دهد، روابط انسانی و اهمیت داشتن شناخت کافی از یکدیگر را در لایه‌لایه رمان به خواننده بنمایاند. به‌طور کلی، موضوع رمان هم برملا شدن چهره واقعی پدر بزرگ یاکوف و فداکاری‌های او در زندگی‌اش است.

رفتن یوریک به آمریکا برای فرار از خدمت سربازی و جنگ که به اصرار نورا صورت می‌گیرد از جمله اتفاقات رمان است که بعدها بحرانی را در زندگی نورا ایجاد می‌کند. پسر معتاد می‌شود و نورا که آرزوهای فراوانی برای او داشته، به یکباره می‌بیند که کاخ آرزوهایش فرو ریخته و او را به مسکو بازمی‌گرداند. می‌توان گفت که در داستان نورا نقطه اوج و گره‌گشائی همزمان و در انتهای رمان اتفاق می‌افتد. زمانی که نورا با خواندن نامه‌های داخل صندوقچه و سپس رفتن به کا.گ.ب. و بررسی پرونده یاکوف آستسکی به چهره واقعی پدر بزرگ پی می‌برد و اینکه برخلاف عقیده ماروسیا، او به‌خاطر عشقش به این زن و برای اینکه برادرزانش، میخائیل را لو ندهد، حاضر نشد به چیزی اعتراف کند و به تبعید محکوم شد و زندگی و عشقش را از دست داد، اما شرافتش را هرگز.

یکی از نقاط اوج در داستان زندگی ماروسیا، دیدار غیرمنتظره او با مادام لرا و پیشنهاد کار از سوی او برای ماروسیا است. بدین ترتیب، ماروسیا در سن شانزده سالگی به دنیای بزرگسالی وارد شده و مسیر زندگی‌اش به کلی دگرگون می‌شود. یکی دیگر از نقاط اوج رمان که در داستان ماروسیا و یاکوف شاهد هستیم، زمانی است که ماروسیا از یاکوف دل می‌کند و غیابی از او طلاق می‌گیرد. این رفتار کاملاً برخلاف انتظار خواننده است و سیر حوادث داستان را دستخوش تغییراتی می‌کند.

ساختار رمان به‌گونه‌ای است که درهم‌ریختگی و آشفتگی زمانی و مکانی وقوع رویدادها باعث می‌شود تا خواننده سعی کند مدام به آنچه پیش‌تر خواننده رجوع کند تا رابطه بین حوادث و جریان‌ها را بفهمد. در این رمان با توجه به فضای موجود و متناسب، نویسنده کوشیده است تا در انبوه یادداشت‌ها و نامه‌های یاکوف و ماروسیا بخش مهمی از تاریخ و سرنوشت یک ملت را از پیش از فروپاشی شوروی تا بعد از جنگ جهانی دوم و سرگذشت غمبار خانواده‌هایی نظیر پدر بزرگ و مادر بزرگ نورا را به‌تصویر بکشد.

پیرنگ باز در انتهای رمان نیز شاید کمی خواننده را غافلگیر و تا حدی دلگیر کند. زیرا درست آنجا که انتظار می‌کشد تا بداند نورا بعد از فهمیدن راز پدر بزرگ چه خواهد کرد یا خودش چند صباح دیگر زنده است، رمان به پایان می‌رسد.

۵. نتیجه‌گیری

با توجه به بررسی‌های انجام‌شده در خصوص عنصر طرح یا پیرنگ در دو رمان طوبا و معنای شب اثر شهرونش پارس‌پور و نردبان یاکوف اثر لودمیلا اولیتسکایا باید گفت که هر دو رمان از پیرنگی منسجم و درعین‌حال، پیچیده و پرحادثه برخوردارند. برخلاف رمان پارس‌پور که در قالب رئالیسم جادویی نگاشته شده است، رمان اولیتسکایا نثری رئالیستی دارد. بنابراین، رمان طوبا و معنای شب از پیرنگ پیچیده‌تری برخوردار است. البته به‌نظر می‌رسد که پیرنگ در رمان اولیتسکایا نسبت به رمان پارس‌پور ساخت محکم‌تری دارد. رمان اولیتسکایا دارای پیرنگ باز و رمان پارس‌پور دارای پیرنگ بسته یا پیچیده است. در هر دو رمان کشمکش‌های فراوانی به‌ویژه از نوع عاطفی به‌چشم می‌خورند که ناشی از اهمیت روابط انسانی برای نویسندگان است. البته پرواضح است که به‌دلیل ماهیت جادویی بودن رئالیسم پارس‌پور، کشمکش‌های درونی قهرمانان در این رمان بیشتر از رمان اولیتسکایا است. همچنین، نکته جالب توجه

دیگری که در سرتاسر هر دو اثر جریان دارد، کشمکش‌های میان شخصیت‌ها و تحولات اجتماعی و سیاسی جامعه است که تأثیر مستقیم بر زندگی آنها دارد. در هر دو رمان فراز و فرودها و به‌عبارت دیگر، تعلیق‌ها و بحران‌ها و نیز نقاط اوج در جای مناسب رخ داده و خواننده را به‌دنبال خود می‌کشانند. در خاتمه اینکه هر دو نویسنده کوشیده‌اند تا پیرنگ منسجم و خوش‌ساختی را ارائه دهند که در این امر هم کاملاً موفق بوده‌اند و بی‌شک یکی از دلایل بارز استقبال بی‌نظیر خوانندگان از این دو رمان بوده است.

مراجع و مأخذ

- اسکولز، رابرت؛ *عناصر داستان*؛ تهران: مرکز، ۱۳۹۳.
- پارسی‌پور، شهرنوش؛ *طوبا و معنای شب*؛ تهران: البرز، ۱۳۷۲.
- رفیعی، زهرا؛ سیدصادقی، سیدمحمود؛ اردلانی، شمس‌الحاجیه؛ *قهرمان رمان «طوبا و معنای شب» در ساحت واقعیت*، پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی، شماره ۲۷، ۱۳۹۶، ۷۲-۴۹.
- عبداللهیان، حمید؛ *شخصیت و شخصیت‌پردازی در داستان معاصر*؛ چاپ اول، تهران: آن، ۱۳۸۱.
- قاسم‌زاده، محمد؛ *داستان‌نویسان معاصر ایران: گزیده و نقد هفتاد سال داستان‌نویسی معاصر ایران*؛ تهران: هیرمند، ۱۳۸۳.
- میرصادقی، جمال؛ *عناصر داستان*؛ چاپ پنجم، تهران: سخن، ۱۳۸۵.
- میرصادقی، جمال؛ *داستان و ادبیات*؛ چاپ اول، ویرایش ۲، تهران: آیه مهر، ۱۳۸۳.
- میرصادقی، جمال و میرصادقی میمنت (ذوالقدر)؛ *واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی: فرهنگ تفصیلی اصطلاح‌های ادبیات داستانی*. ویرایش ۲، چاپ دوم، ویرایش ۲، تهران: مهناز، ۱۳۷۷.
- میرعابدینی، حسن؛ *صد سال داستان‌نویسی ایران (دوره کامل چهارجلدی در دو مجلد)*؛ چاپ اول، تهران: چشمه، ۱۳۷۷.

Белинский, В.Г. *Полное собрание сочинений в 13-х томах*. Том 7-ой. -М: АН СССР. 1955.
Улицкая, Л.Е. *Лестница Якова*. -М: АСТ, 2017.

دهمین همایش ملی پژوهشهای زبان و ادبیات فارسی - دی ۱۳۹۹

www.anjomanfarsi.ir